



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

بحث در استثنائات غنا و مستثنیات حرمت غنا بود. چهارمین استثنایی که در بعضی از کلمات وارد شده است، حداء می‌باشد که مراد از آن، غنای برای سیر ابل و راه بردن شترها و قافله شترهاست. در بعضی از کلمات به این امر اشاره شده است، برای این‌که در مسئله یک ریشه لغوی و اشاره روایی بوده؛ به همین جهت این بحث مطرح شده است. عرض کردیم در برابر اطلاعات و عموماتی که در باب غنا بود، در خصوص این استثنای چهارم، دو دلیل اقامه شده است. دلیل اول، همان روایت نبوی بود که دیروز اشاره کردیم که سنداً مشکل داشت و در دلالتش هم بحث بود.

## دلیل دوم بر استثنای چهارم از ادله حرمت غنا

### الف: توضیح و بررسی متن روایت

دلیل دوم، روایتی است که در این باب آمده است که روایت سکونی از امام باقر و امام صادق (علیهم‌السلام) است که در کتاب حج در بخش ابواب آداب سفر باب سی و هفتم آمده است. متن روایت این‌طور است. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ السَّكُونِيِّ بِإِسْنَادِهِ يَعْنِي عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص زَادَ الْمُسَافِرِ الْحُدَاءُ وَالشَّعْرُ مَا كَانَ مِنْهُ لَيْسَ فِيهِ جَفَاءٌ» (وَفِي نُسْخَةٍ لَيْسَ فِيهِ حَنَانٌ). وَ رَوَاهُ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ أَقُولُ: «تَسْمِيَّتُهُ زَادًا مِنْ حَيْثُ مَعُونَتِهِ عَلَى السَّفَرِ كَالزَّادِ فَهُوَ مَجَازٌ وَالْحَنَانُ مِنْ مَعَانِيهِ الطَّرْبُ وَيَأْتِي مَا يَدُلُّ عَلَى تَحْرِيمِ الْغَنَاءِ»<sup>۱</sup>.

می‌گوید توشه مسافر، همان آوازی است که برای بردن شترها استفاده می‌شود و شعر است مادامی‌که در این حداء و شعر، جفایی نباشد. این یک نسخه است که در آن، «لَيْسَ فِيهِ جَفَاءٌ» است. در نسخه دیگری «لَيْسَ فِيهِ حَنَانٌ» دارد. نسخه دیگری هم هست که لیس فی‌ه حنان است؛ بنابراین، سه نسخه در اینجا هست. «زَادَ الْمُسَافِرِ الْحُدَاءُ وَالشَّعْرُ مَا كَانَ مِنْهُ لَيْسَ فِيهِ جَفَاءٌ» (وَفِي نُسْخَةٍ لَيْسَ فِيهِ حَنَانٌ). این روایتی است که به آن استدلال شده است. گویا این‌که حضرت می‌فرماید، «زَادَ الْمُسَافِرِ الْحُدَاءُ»؛ یعنی غنا و آوازی است که خوانده می‌شود؛ برای این‌که شتر را راه ببرند و بهتر راه برود. طبق این معنا جواز این مسئله است و توشه مسافر این است؛ یعنی امر جایزی است آن‌وقت، این مخصص اطلاعات و مقید اطلاعات می‌شود. این استدلال به این روایت است.

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص: ۴۲۰.



## ب: بررسی سندی روایت

در اینجا طبعاً باید هم سند را بررسی کنیم و هم دلالت را؛ اما از حیث سند، این روایت هم در من لایحضر الفقیه آمده است و هم در محاسن برقی آمده است. این روایت، در این دو کتاب نقل شده است و در هر دو هم، نوفلی عن السکونی است. همان سند مشهور نوفلی عن السکونی که بارها راجع به آن صحبت کرده‌ایم. یکی بحث سکونی هست یکی هم بحث نوفلی است.

## بحث پیرامون وثاقت سکونی

در بحث سکونی همان‌طور که سابق عرض کردیم، توثیقاتی وجود دارد و مرحوم شیخ هم در عده و بعضی کتب دیگرشان و نیز بزرگان دیگری هم دارند که عمَلت الطائفه بأخباره؛ یعنی به اخبار چند نفر از جمله اخبار سکونی عمل شده است و لذا توثیقاتی وجود دارد که می‌توان سکونی را پذیرفت.

## شبهه مرحوم صدوق بر اعتبار سکونی

شبهه‌ای که در باب سکونی وجود دارد، این است که مرحوم صدوق جایی فرموده است که مثلاً، أنا لا اعمل بما یفرد به السکونی؛ یعنی من عمل نمی‌کنم به آنچه سکونی به تنهایی نقل می‌کند. این در حدی است که موجب شده است که شبهه‌ای در مورد این راوی شود.

## تفاوت دو اصطلاح خبر صحیح و موثق با یکدیگر

در حقیقت درباره سکونی توثیق وجود دارد و با شکل خیلی محکمی مرحوم شیخ دارد که عمَلت الطائفه بأخباره؛ اما در مورد شبهات وارده می‌توان این‌طور گفت که یک شبهه، همان بحثی است که بر روی مذهبش است. شبهه دیگر هم، جمله‌ای است که مرحوم صدوق فرموده‌اند. برای این که امامی اثنی عشری نیست و عامی است. لذا تفاوت دو اصطلاح خبر صحیح و موثق همین است. خبر صحیح؛ یعنی ثقه‌ای که امامی باشد و به ثقه غیر امامی، صحیح گفته نمی‌شود؛ بلکه موثق گفته می‌شود.

## جواب از اشکالات پیرامون وثاقت سکونی

### دلیل اول

پس یک بحث درباره عامی بودن سکونی است که ظاهراً مضر نیست و یکی هم جمله‌ای است که مرحوم صدوق راجع به ایشان دارد که این را هم نمی‌شود بگوییم که معارض با جمله شیخ و این‌ها است. برای این که این جمله، عملت



الطائفه بأخباره هست و جمله مرحوم صدوق در حدی نیست که توان معارضه با این جمله شیخ را داشته باشد. این که ایشان فرموده است که من به اخبار آن عمل نمی‌کنم، یک جنبه فتوایی و حدسی و استنباطی خودش را دارد، نه این که چیزی به عنوان نقل باشد تا بتواند به عنوان شهادت مقابل آن قرار بگیرد؛ بنابراین از این دو جهت است که تنها جمله‌ای که می‌تواند مقابل وثوق سکونی باشد، یکی عامی بودنش است که می‌گوییم لا یُضَرُّ و یکی هم جمله مرحوم صدوق است که اینی لا أعمل بما ینفرد به السکونی و به نظر می‌آید که اولاً، در برابر توثیق و جمله بسیار قاطع مرحوم شیخ که عملت الطائفه بأخباره دارد، این کلام صدوق نمی‌تواند مقاومت بکند.

## دلیل دوم

مضافاً (دلیل دوم) به این که این جمله شاید، نوعی اجتهاد از طرف مرحوم صدوق باشد و نه این که درصدد نقل اشکال باشد و این ایراد هم احتمالاً به عامی بودن سکونی برمی‌گردد. از این جهت است که با توجه به بیش از هزار روایتی که اسماعیل بن ابی زیاد سکونی دارد و آن جمله محکم و قرصی که مرحوم شیخ در عده و جاهای دیگر دارد، تضعیف مرحوم صدوق قابل اعتنا نبوده و باید سکونی را پذیرفت. مرحوم صدوق کتاب رجالی ندارد و این فرمایشش را هم در من لا یحضر و در جایی ضمن کتابش فرموده است. البته این احتمال که این کلام مستند به رأی و اجتهادش باشد، ضعیف نیست. نظیر جمله‌ای که اول من لا یحضر دارد که می‌فرماید، من در اینجا آن چیزی را نقل می‌کنم که خودم قبول داشته باشم که آن هم یک شبهه‌اش همین است که می‌گوییم توثیق عامی ندارد و در واقع یک اجتهاد است. مرحوم صدوق در اینجا از قبیل غیر ثقة یا ضعیف ندارد؛ بلکه می‌گوید من لا أعمل بما لا ینفرد به و بر این اساس، این که این جمله از روی حدس و اجتهاد باشد احتمالش زیاد است و طرف دیگرش هم که فرموده، عملت الطائفه بأخباره جمله خیلی قوی‌ای است. ما اگر این جمله‌ی مرحوم صدوق را به تنهایی داشتیم می‌گفتیم که سکونی ضعیف است؛ یعنی اصالة الحس جاری می‌کردیم و بعد هم می‌گفتیم که ضعیف است؛ اما وقتی شیخ بگوید عملت الطائفه بأخباره و ظاهراً در دو جا هم این جمله را فرموده است، مستبعد است که این جمله مرحوم صدوق، توان معارضه با کلام شیخ را داشته باشد. این نهایت تلاشی است که می‌شود برای تصحیح اسماعیل بن ابی زیاد سکونی کرد. از این جهت است که ما هم در مجموع، تعامل قویمان بر این سمت است که اسماعیل بن ابی زیاد سکونی به استناد آنچه عرض کردم درست است و معارضه در مورد او هم تمام نیست. این کلامی است که راجع به سکونی عرض شد.

## بحث پیرامون وثاقت نوفلی

### بررسی اهمیت و جایگاه بحث



اما کلام در مورد حسین بن یزید نوفلی، چیزی نظیر سکونی است؛ به جهت این که در روایات بسیار زیادی قرار گرفته است و بخش عمده‌ای از روایات سکونی، در سند با نوفلی همراه است. البته بینشان عموم و خصوص من وجه است. روایتی داریم که هر دو هستند و روایتی داریم که نوفلی است و روایتی داریم که سکونی است؛ اما شاید در بیش از دوسوم اخباری که سکونی در آن است، نوفلی هم در آن است و اگر نوفلی هست، سکونی هم هست. مشکل نوفلی این است که هیچ توثیق خاصی ندارد و در این مورد، بارها بحث کرده‌ایم. آنچه را قبلاً گفته‌ایم، فهرستش را می‌گوییم و نکته‌ای که امروز اضافه می‌کنیم را توضیح بیشتری می‌دهیم. حسین بن یزید نوفلی، توثیق خاص ندارد؛ ولی از طرف دیگر، وقوعش در روایات کثیره، امری است که معمولاً یک فقیه را خیلی مواجه با عسر و حرج می‌کند که به راحتی بگوید نوفلی اعتباری ندارد و این همه روایت کنار گذاشته شود. نوفلی توثیق خاصی نداشته و توثیقش به یکی از این راه‌ها و وجوهی است که الان عرض می‌کنیم.

## بررسی راه‌های وثاقت نوفلی

### راه و دلیل اول

اولین راه توثیق نوفلی، وقوعش در رجال کامل الزیارات است. البته بنا بر این که بگوییم، رجال و روات کامل الزیارات، توثیق عام دارند و ایشان هم بر آن اساس موثق است؛ اما این که توثیق رجال کامل الزیارات را قبول داشته باشیم؛ سابقاً می‌گفتیم خیر؛ اما اخیراً گفتیم که تردید داریم.

### را و دلیل دوم

راه دوم توثیق نوفلی، وقوعش در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم است که این هم توثیق عام دیگری است که ما، این توثیق علی بن ابراهیم را ما قبول نداشتیم.

### راه و دلیل سوم

راه سوم توثیق نوفلی، آن است که بگوییم در معجم آقای خویی آمده است و مرحوم آقای تبریزی خیلی روی این عنایت داشتند و در مورد نوفلی این را قبول داشتند و آن پذیرفتن قاعده‌ای در رجال است و آن قاعده عبارت از آن است که روات مشهور و نام‌آوری که قدحی درباره آن‌ها وارد نشده است؛ عدم ورود قدح، برای توثیق آن‌ها کافی است. به عبارتی، توثیق برای افراد نام‌آور، خیلی ضرورت ندارد. مثل فردی که هزار روایت دارد یا آدم جاافتاده و نام‌آور و شناخته‌شده‌ای در روایات و متون روایی ماست و هیچ کلامی به عنوان تضعیف در مورد آن‌ها وجود ندارد. نظیر آنچه صدوق در مورد سکونی دارد و هیچ جمله و کلمه‌ای راجع به ایشان تضعیف نیست؛ گرچه توثیق هم نیست. در مورد



نجاشی و شیخ و کشی و امثالهم توثیقی نیست؛ ولی شطر کلمه‌ای هم در تضعیف و قدح این‌ها وارد نشده است. با این ویژگی‌ها ممکن است کسی این قاعده را بپذیرد. ما گفتیم که این قاعده درباره کسی که خیلی مشهور باشد، بعید نیست و ممکن است که این قاعده را بپذیریم. این هم راه سوم بود.

## راه و دلیل چهارم

راه چهارم توثیق، کلامی است که حضرت امام در اینجا اشاره کرده‌اند و آقای خوئی هم به نحوی این را قبول دارند و مرحوم آقای تبریزی رضوان‌الله تعالی علیه هم به این مسئله خیلی جازم بود؛ مخصوصاً نسبت به همین نوفلی راه سوم را می‌پذیرفت.

## بررسی ضمیمه و ملازمه دو مقدمه در دلیل چهارم

راه چهارمی که در توثیق نوفلی وجود دارد، ملازمه توثیق ایشان با توثیق سکونی است و از ضمیمه دو مقدمه به دست می‌آید. این را حضرت امام هم در این بحث آورده‌اند و در کتب رجالی هم وجود دارد. در تنقیح المقال و جاهای مختلف دیگر هم وجود دارد.

## بررسی مقدمه اول

مقدمه اول آن است که گفته شده است، سکونی توثیق شده است؛ آن هم توثیق با آن قاطعیتی که مرحوم شیخ می‌فرماید، عملت الطائفه بأخباره، این یک مقدمه است.

## بررسی مقدمه دوم

مقدمه دوم آن است که اکثر روایات سکونی از طریق نوفلی است که بالای دوسوم یا بالای سه‌چهارم است و تعدادش هم احتمالاً در ملحقات معجم باشد؛ ولی بالای دوسوم و سه‌چهارم از اخباری که سکونی در سندش هست، نوفلی عن السکونی است آن وقت، اگر این باشد، جمله مرحوم شیخ که می‌فرماید، عملت الطائفه بأخباره؛ یعنی طائفه به خبرهای او از باب این‌که ثقة است عمل می‌کنند، اگر اخباری که نوفلی در آن است کنار بگذاریم، اخبار محدودی از ایشان باقی می‌ماند و یک مقدار شبه استهجان است در این‌که می‌گوییم، عملت الطائفه بأخبار السکونی، مثلاً هزار تا خبر دارد آن وقت، نهصد تای آن، نوفل عن السکونی است و این‌که بگوییم این عبارت مربوط به آن‌ها نیست و مربوط به صدتا است، در این صورت یک مقدار این کلام سبک شمرده می‌شود و این یک مقدار مستبعد می‌نماید و به این دلیل گفته شده است که توثیق سکونی با توثیق نوفلی ملازمه دارد؛ به خاطر این‌که نوفلی غالباً از سکونی نقل می‌کند. تعبیر



مرحوم شیخ هم این نیست که ثقة، ما از ثقة به عنوان مدلول التزامی استفاده می‌کنیم. تعبیر شیخ این است که عملت الطائفه بأخباره و این هم اطلاق دارد؛ یعنی خبرهایی که سکونی در آن واقع شده است.

### بررسی اقوال در راه و دلیل چهارم

#### الف: نظریه آیت‌الله تبریزی و آیت‌الله خویی

این راه چهارم است که آقای خوئی و آقای تبریزی و این‌ها قبول ندارند و می‌فرمایند که عملت الطائفة بأخباره در واقع، می‌خواهد بگوید که خود این آقا ثقة است؛ اما این‌ها بخواهد دیگری را با این توثیق کند، در مقام این نیست. این ملازمه را که ما می‌توانیم از توثیق سکونی به خطر وجود ملازمه، توثیق نوفلی را به دست بیاوریم را معمولاً قبول نکرده‌اند؛

#### ب: نظریه آیت‌الله اعرافی

ولی حقیقتش این است که این وجه، خالی از قوت نیست؛ یعنی عملت الطائفة بأخباره، ناظر به کثرت اخبار سکونی است و اینکه اخبارش، اخبار مهمی است و طائفه به اخبار او عمل کرده‌اند؛ از این جهت بعید نیست که این ملازمه عرفی وجود داشته باشد و این‌ها بگوئیم، عملت الطائفة بأخباره، مثل این است که مرحوم شیخ، در فهرست یا در رجال بفرماید که ثقة، این کلام قابل قبول نیست؛ چون واقعاً این با آن خیلی فرق دارد؛ چون، عملت الطائفة یعنی ثقة‌ای است که به خاطر وثوقش، به اخبارش عمل کرده‌اند و طبق این معلوم می‌شود که اگر کس دیگری هم همراهش باشد، باید او را هم پذیرفت و لذا گرچه نمی‌شود خیلی اصرار کرد؛ ولی شاید بتوانیم به سادگی از کنار این وجه چهارم بگذریم. عرض ما این است که وقتی این سه، چهار وجه را با هم می‌بینیم، نمی‌شود نوفلی را کنار گذاشت و با اطمینان نسبی که به دست می‌آوریم، شاید بتوانیم خبر نوفلی را قبول کنیم.

#### دلایل آیت‌الله اعرافی در پذیرش راه چهارم

علتش هم این است که اولاً، در مورد کامل الزیارات که کمی نظیرمان تغییر کرده است و نهایی نیست. ثانیاً، از آن طرف، تفسیر علی بن ابراهیم را ولو اینکه قبول نداریم؛ ولی بالأخره خودش چیزی است. ثالثاً، آن رجال مشهور نام‌آور را هم ممکن است که خیلی جاها در شهرت و کثرتش تردید کنیم؛ ولی در نوفلی و سکونی و این‌ها نمی‌شود این تردید را داشت. رابعاً، این جمله اخیر ملازمه هم قابل قبول است. عرض ما این است که اگر نوفلی یکی از وجوه در بابش بود، شاید نمی‌توانستیم این کلام را بپذیریم؛ ولی جمع این چهار وجه در باب نوفلی، تقریباً انسان را مطمئن می‌کند و خیلی سخت است که با وجود این چهار وجه و کثرت روایات و عملت الطائفة بأصحابه، هزار و اندی روایت نوفلی



عن السکونی را کنار بگذاریم. خصوصاً این که معمولاً روایات نوفلی عن السکونی، در فضای شناخته شده‌ای است و روایات بی حساب و کتاب و غیراصولی و محل خدشه هم نیست و یا بسیار کم است؛ یعنی مضامین، مضامین قابل قبولی است. مضامین روایات نوفلی در بسیاری روایات معتبر دیگر آمده است و لذا چیزی که شک و شبهه‌ای در اینجا برانگیزد، وجود ندارد. از این جهت است که ما با نگاه جمعی اینجا این حرف را می‌زنیم؛ یعنی می‌گوییم مجموعه این چهار، پنج وجه که گفتیم و به اضافه این نکته پنجم که اخبار او هم، اخبار مطابق با قواعد اصول است. به اضافه نکته ششم که جمعی از اخباری که در این سند آمده است، در اخبار معتبر دیگر هم آمده است. اگر کسی مجموعه این پنج، شش نکته را کنار هم بگذارد، نمی‌تواند نوفلی را کنار بگذارد و در سکونی هم این طور است. سکونی هم خودش علاوه بر نکاتی که گفتیم، در تفسیر علی بن ابراهیم و رجال کامل الزیارات آمده است. اگر یکی از این وجوه به تنهایی بود، شاید نمی‌توانستیم این مسئله را بپذیریم؛ ولی جمع این‌ها انسان را مطمئن می‌کند. هر یک از این‌ها به تنهایی نمی‌تواند انسان را مطمئن به مسئله کند؛ ولی وقتی این‌ها را با هم و با کثرت روایاتشان ببینیم، مشاهده می‌کنیم که آدم نمی‌تواند نوفلی عن السکونی را کنار بگذارد. این مطالب به لحاظ سند است؛ بنابراین، این سند مثل بسیاری از روایات دیگر که دارای این سند است، نمی‌شود به سادگی از آن عبور کرد و نپذیرفت؛ بنابراین، این سند قابل قبول است.

## بررسی دلالتی روایت

اما بررسی روایت از حیث دلالت، بحث استدلال در روایت به این شکل بود که «زَادُ الْمُسَافِرِ الْحُدَاءُ» و حدا هم به معنای تغنی برای بردن و سوق ایل هست و امام هم که می‌فرماید که «زَادُ الْمُسَافِرِ الْحُدَاءُ» معلوم می‌شود که امر جایزی است و نمی‌شود چیز حرامی را امام بفرماید که «زَادُ الْمُسَافِرِ» است؛ خصوصاً که بعد هم قید دارد که ما لم یکن فیه جفا یا خنا یا حنان، این نحوه استدلال است.

## بررسی معانی لغوی و عرفی عبارت «حدا» در روایت

اما این استدلال، متوقف بر این است که حُدا را معنا کنیم. حُدا که از حِدا می‌آید؛ حِدا، یحِدی، حُدا، به معنای چیست؟ کسی که در اینجا بهتر از همه این اقوال لغوی را نقل کرده است، حضرت امام است که در مکاسب محرمه‌شان اقوال لغوی صحاح و مصباح و همه این‌ها را نقل کرده‌اند. حاصل بحثی که ایشان دارند و مستند به لغت است، این است که در باب حِدا، اقوال لغویین یکدست نیست یا یک معنای جاافتاده نهایی وجود ندارد. برای این که در مورد حِدا، چند معنا ذکر شده است.



### بررسی معنای اول لغت «حدا»

معنای اول حُدا، این است که حَدا که فعلش و اسم مصدرش حُدا هست، به معنای اصلِ سوقِ الإبل باشد، حَدا الإبل؛ یعنی ساق الإبل؛ یعنی شتر را سیر داد و برد که در اینجا بحث آواز و صدا و اینها نیست. این یک معنای سوق است آن وقت، حُدا؛ یعنی سوقِ إبل.

### بررسی معنای دوم لغت «حدا»

معنای دوم حُدا؛ یعنی ساق الإبل بصوته؛ یعنی با صدای خودش و با صدای خود ابل را برد آن وقت، حُدا؛ یعنی صوت و آوازی که خوانده می شود.

### بررسی معنای سوم لغت «حدا»

معنای سوم حُدا، حَدا الإبل است؛ یعنی ساق الإبل بغنا؛ یعنی تغنی للإبل. عمده معانی ای که در کتب لغت آمده است و حضرت امام هم آن را نقل کرده اند.

## جمع بندی کلام در معنای لغت «حدا» و استدلال پیرامون آن

این است که حُدا، گاهی به معنای سوق می آید و گاهی به معنای سوق الإبل به صوت می آید یا به صوت الحسن و گاهی هم به معنای سوق الإبل بالغناء می آید؛ یعنی تغنی للإبل و هر یک از معانی هم در اشعار، ادبیات و لغت عرب به کار رفته است. حُدا در اینجا، قطعاً به معنای اول نیست. کلمه حُدا، به معنای سوق نیست و این تقریباً معلوم است. بین معنای دوم و سوم، چیز واضحی وجود ندارد؛ به جهت این که حُدا هم، به معنای آواز خوشی که برای شتر خوانده می شود می آید و هم به معنای آواز خوشی که به مرحله غنا رسیده است؛ یعنی صوت مطرب یا لهوی است که آن هم به کار رفته است. این لفظ، حداقل مردد بین دو معناست؛ یعنی مشترک بین دو معناست.

اول، معنای صوتی که برای إبل خوانده می شود و برای سوق الإبل است.

معنای دوم، تغنی ای است که برای سوق الإبل انجام می شود.

در عرب این امر متداول بوده است؛ یعنی برای بردن شترها آواز می خوانده اند. حال این آوازه ها گاهی آوازه های معمولی و عادی بوده است که غنا نبوده است؛ ولی گاهی در حد بالاتری بوده است که جنبه غنایی داشته است. حُدا، یا مشترک بین معنای اول و دوم است و یا به معنای سوم است که معنای سوم در واقع معنای جامع است؛ یعنی صوت حسن یا غنا یا صوت حسن به معنایی که شامل غنا هم بشود که این معنای چهارم و معنای جامع می شود.

حُدا در اینجا، یا مشترک معنوی به معنای صوت خوشی است که هم غنایی و هم غیر غنایی را می گیرد،





- و یا مشترک لفظی، بین صوت حسن غیر غنایی و صوتی است که جنبه تعنی دارد و در هر حال، مشترک است.
- اگر مشترک لفظی باشد، نهایتاً این است که حدای در اینجا، به معنای سوق نیست. حال یا:
- به معنای مشترک بین صوت غیر غنایی و صوت غنایی است که مشترک لفظی است
  - و یا به معنای مشترک معنوی است؛ یعنی به معنای صوت زیبایی است که گاهی این طور است و گاهی آن طور است؛ یعنی مشترک معنوی جامع است.

### نتیجه

هر کدام از این حالت‌ها که باشد؛ یعنی چه بگوییم مشترک لفظی است و چه بگوییم مشترک معنوی است آن وقت، دیگر نمی‌شود به این استدلال کرد. حال چرا؟ چون اگر مشترک معنوی باشد آن وقت، مجمل می‌شود و مجمل هم که شد، مشترک لفظی است که قدر متیقنش همان صوت خوش است. اگر این را اقل و اکثر بگیریم، صوت خوشش باقی می‌ماند و اگر هم بگوییم صوت خوش غنا، اقل و اکثر نیست آن وقت، کاملاً مجمل می‌شود؛ ولی در هر حال، اگر مشترک لفظی باشد، جواز غنا از آن بیرون نمی‌آید. پس یا مشترک لفظی است یا مشترک معنوی است. اگر مشترک لفظی باشد و بین اقل و اکثر مردد باشد، اقلش می‌ماند؛ ولی اکثر که حالت غنایی باشد بیرون می‌رود؛ یعنی نمی‌توانیم بر اساس آن فتوایی بدهیم. اگر هم بگوییم متباین است که آن هم له وجه است، باز هم مجمل می‌شود و نمی‌شود به آن استدلال کرد. این مطلب بنا بر آن است که بگوییم مشترک لفظی است. پس حُداء اگر مشترک لفظی بین صوت حسن غیر غنایی و صوت غنایی شد، اگر متباین باشد آن وقت، مجمل می‌شود و اگر اقل و اکثر هم باشد، اقل را باید بگیریم و اکثر دیگر در روایت نیست. اگر هم بگوییم مشترک معنوی است، «زَادُ الْمُسَافِرِ الْحُدَاءُ»، حُداء؛ یعنی آواز نیکو که معنای جامعی دارد، گاهی حالت لهوی و مطرب است و گاهی حالت غیر لهوی و مطرب است. جامع هم که باشد اجمال نیست و اطلاق دارد؛ یعنی همه اقسام را می‌گیرد. دیگر آن وقت، «زَادُ الْمُسَافِرِ الْحُدَاءُ»، اجمال ندارد؛ بلکه می‌گوید همه این اقسام؛ چه تغنی چه غیر تغنی و همه اصوات خوشی که برای شتر خوانده می‌شود؛ بجمیع اقسامه، در این معنا وارد به شکل مشترک معنوی است. این طور که باشد آن وقت، شامل همه؛ حتی غنی هم می‌شود منتهی، اگر این طور شد جواب ما چیست؟ اگر مشترک لفظی شد، مجمل می‌شود یا باید اقل بگیریم و یا مجمل است و آن وقت، دیگر غنا را نمی‌گیرد و راحت می‌شویم. اگر مشترک معنوی شد، حُداء همه اقسام و از جمله غنا را هم می‌گیرد. اگر این شد آن وقت، باید بگوییم حُداء را که به معنای مشترک لفظی بگیریم، مجمل می‌شود؛ اما به معنای مشترک معنوی بگیریم همه را می‌گیرد و مجمل نیست، چون همه در یک معنا جمع شده است. اگر این را بگیریم جوابش این است که بین این روایت و روایات



غنا، عموم و خصوص من وجه می‌شود. برای این‌که سی، چهل روایت که گفته است که غنا حرام است؛ این غنا گاهی در سوق الابل است و گاهی در مجلس عروسی است. این حداء هم یک نوعش، همان چیزی است که غنای در اینجا است و یک نوعش هم اصوات و اشعار دیگری است که حالت غنایی ندارد آن وقت، در صوت غنایی برای شتر، این ماده اجتماع این دو می‌شود و ماده اجتماع که شد، در ماده اجتماع تعارض می‌کنند و تعارض که کردند آن وقت، باید رجوع به مرجحات کنیم. رجوع به مرجحات که کردیم، اگر شهرت را بگیریم، شهرت همان عدم جواز است. اگر هم موافقت کتاب را بگیریم، مقدم آن روایات غنا است و اگر مخالفت عامه را هم بگیریم، باز آن مقدم است. درهرحال، حرمت غنا مقدم است. نکته دقیقش این است که چنین استدلالی را در کلماتشان فرموده‌اند. پس، «زَادُ الْمُسَافِرِ الْهُدَاءُ»، از اینجا شروع شد که روایت معتبر است و «زَادُ الْمُسَافِرِ الْهُدَاءُ» هم دلالت بر جواز دارد، منتهی این‌که این حدا چیست را می‌گوییم که یا مشترک لفظی بین صوت خوش غیر غنائی و صوت غنایی است؛ که اگر این باشد، مجمل می‌شود یا قدر متیقن همان غیر غنائی است که ربطی به غنا ندارد. اگر هم مشترک معنوی باشد که بعید هم نیست که مشترک معنوی باشد؛ چون حداء که می‌گویند؛ یعنی آواز خوشی است که خوانده می‌شود؛ برای اینکه شتر برود. این آواز خوش گاهی حالت اطراب و لهوی است و گاهی هم حالت‌های عادی دارد، مثل این‌که شعری می‌خواند. اگر این دومی هم باشد آن وقت، شامل غنا هم می‌شود و اجمال ندارد منتهی، این با ادله غنا، عموم و خصوص من وجه می‌شود و در ماده اجتماع که تغنی برای ابل باشد، تعارض می‌کنند و تعارض که بکنند، هر یک از مرجحات را که بگیریم، باید غنا را مقدم بدانیم و حرمت غنا و ادله حرمت غنا باید مقدم باشد. حداء جنبه صوتی دارد و شعر جنبه محتوایی دارد. شعر ربطی به شتر ندارد. «زَادُ الْمُسَافِرِ الْهُدَاءُ وَالشُّعْرُ»، حداء برای شتر است. علتش این است که شعر خواندن با نوعی کراهت همراه است؛ اما در سفر می‌گویند که شعر، برای جنبه راحتی و آسایشی که دارد، کمی راحت‌تر گرفته شده است و ربطی به شتر ندارد. اگر حداء به معنای غنا بود آن وقت، مخصص و مقید بود؛ ولی مشکل این است که گفتیم حداء به معنای غنا نیست. یا مشترک بین غنا و آوازهای خوش دیگر است و یا معنای جامعی دارد که هر دو را می‌گیرد. اختصاص حداء به بحث غنا، ثابت نشده و نمی‌توانیم مطمئن باشیم. وقتی ثابت نشده است، نمی‌تواند بگوید که مقید است یا مجمل می‌شود و یا عموم و خصوص من وجه می‌شود و باز هم معادله به نفع ادله حرمت غنا تمام می‌شود بر این اساس است که نمی‌شود استثنایی از آن بیرون آورد.

استدلال استاد پیرامون دلالت «حداء» بر غنا



## جواب اول

جواب اول این است که حذاء، به طور واضح و یکدست، به معنای غنا نیست. اگر این طور بود، با خیال راحت می‌گفتیم که این مقید است. این معنای دیگری هم دارد که حال، یا مشترک لفظی است یا مشترک معنوی است و در مسیری می‌افتد که ما نمی‌توانیم از این عبارت، غنا را به دست بیاوریم. فقط می‌دانیم که قدر متیقنش آواز خوش است.

## جواب دوم

جواب دوم هم این است که در ادامه این روایت شریفه، قیدی وجود دارد که این حذاء و شعر، مادامی است که در آن جفا نباشد. اگر نسخه جفاء باشد که نسخه اول جفا است؛ یعنی در او ظلم و گناهی نباشد؛ یعنی شعری که می‌خواند، چیز باطلی در آن نباشد و غنایی که می‌خواند، همراه با چیزی غیر از جنبه صوت حسن و شعر، چیز دیگری نباشد. اگر نسخه فیه خناء، باشد که گفته شده است، خناء، به معنای فحش است، معنایش آن است که یعنی شعری که می‌خواند، فحش نباشد و حتی به حیوان بد و بی‌راه نگوید. یک معنای خناء، فحش است و در معنای دیگری که خود مرحوم حر عاملی هم آورده است، خناء، به معنای طرب است. پس یکی از معانی خناء، طرب است؛ یعنی همین غنا. نسخه سوم هم حناء است. حناء را هم گاهی به معنای غنا گرفته‌اند.

جواب دوم این است که اگر نسخه خناء باشد و خناء هم به معنای غنا باشد، ما نیاز به آن طریق نداریم که غنا را از اینجا برداریم. اصلاً در خود روایت می‌گوید که شعر و حدایی که در آن غنا نباشد جایز است. پس بنا بر یکی از نسخه‌ها، خود غنا اینجا مستثنی شده است و لازم نیست که آن را در جمع و اجمال و امثال این‌ها بیندازیم. البته بنا بر نسخه‌های دیگر احتمال دارد که جفا که می‌گوییم، شامل غنا بشود؛ اما این به خاطر معنایش نیست؛ بلکه به خاطر مصداقش است. پس حداقل بنا بر یک نسخه و بنا بر یکی از معانی خناء در یک نسخه، غنا به صراحت از اینجا استثنا شده است منتهی، این بنا بر یک نسخه هست و همه نسخ این طور نیست. این هم مطلب دیگری است که در این باب هست.

## جواب سوم

جواب سوم هم این است که یکی، دو روایت دیگری که در همین باب آمده است؛ ولو این که روایت دوم و سوم این باب، معتبر نیست؛ اما در آن روایات دارد که أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ مَشِيخَتِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «أَمَا يَسْتَحْيِي أَحَدُكُمْ أَنْ يُغْنِيَ عَلَى دَابَّتِهِ وَ هِيَ تَسْبِحُ»<sup>۲</sup>.

<sup>۲</sup> - همان.



می‌گوید خجالت نمی‌کشید برای این شتر غنا می‌خوانید؛ درحالی‌که او تسبیح خدا می‌کند. دو روایت این‌طور هم دارد که معتبر نیست؛ ولی به‌هرحال، به نحوی می‌گوید که غنا درست نیست؛ اما البته غنای به‌معنای صوت خوش مانعی ندارد. البته این دو روایت دوم و سوم، هر دو مرسله است و اعتبار ندارد؛ ولی به‌هرحال تا حدی می‌تواند، برداشت و جمعی که ما داشتیم را تقویت کند که حُداء، داخل در این نیست. این دو روایت، در حد مؤید چیز بدی نیست که درواقع، شکلی که ما در وجه اول گفتیم که یا مشترک لفظی یا مشترک معنوی است و درهرحال، غنای لهوی و مطرب نمی‌تواند در حداء باشد، این دو روایت هم آن را تأیید می‌کند. «أ مَا يَسْتَحِي أَحَدُكُمْ أَنْ يُغْنِيَ عَلَى دَابَّتِهِ وَ هِيَ تَسْبِحُ»، این جمله مهمی است که اگر معتبر بود و آنجا حداء بود و حداء به‌معنای عام بود، این مقیّد می‌شد؛ یعنی می‌گفت که نباید غنایی باشد منتهی، اعتبار ندارد؛ ولی با موازین جور است و مفاد این مفادی است که اعتبار با آن مساعد است. قواعد هم همین‌طور است و این دو روایت می‌تواند آن را تأیید کند.

این دو روایت با این‌که معتبر نیست؛ اما مضمونی دارد که جاهای دیگر هم هست، نکته اخلاقی مهمی دارد.

## بحثی اخلاقی پیرامون روایت

این نکته را هم بگوییم و آن نکته این است که در این دو روایت که «أ مَا يَسْتَحِي أَحَدُكُمْ أَنْ يُغْنِيَ عَلَى دَابَّتِهِ وَ هِيَ تَسْبِحُ»، آمده است،

## دو احتمال پیرامون عبارت «یستحی» در روایت

### احتمال اول

این یستحیی دو احتمال دارد. احتمال اول، این است که مراد از این حیا، حیای از خدا و خودش باشد؛ یعنی پیش خدا خجالت نمی‌کشی که این دابّه‌ای که تو را می‌برد، از باب این‌که «يُسْبِحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ» (جمعه/۱)، دارد تسبیح خدا می‌گوید و تو از مسیح خدا استفاده می‌کنی؛ ولی گناه می‌کنی.

### احتمال دوم

احتمال دوم، آن است که معنایش این باشد که تو حتی از همین دابه هم خجالت نمی‌کشی؛ یعنی درواقع، او هم نوعی توجه به این دارد. این دو احتمال است و یا این‌که مطلق است و همه این‌ها را می‌تواند بگیرد.



## بیانی پیرامون تسبیح تکوینی و تسبیح تشریحی در موجودات

اما نکته‌ای که در این دو روایت است و این نکته مطابق با موازین و قواعد است، همان است که در آیات شریفه هم آمده است که همه موجودات، تسبیح خدا می‌کنند. «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» که در آیات متعدد آمده است. این تسبیح، هم می‌تواند تسبیح تکوینی باشد و هم می‌تواند یک نوع تسبیح تشریحی باشد و هر دو این‌ها احتمال دارد و بعید نیست که هر دو این‌ها را آیات بگیرد؛ یعنی همه عالم تسبیح خدا می‌کند؛ هم با یک زبان تکوینی که زبان تکوینی، همین وجود موجودات در این عالم و بقائشان و حیاتشان است که نوعی تسبیح است و همه‌اش آیه و اشاره به خداست. هم این‌که مانند مرحوم ملاصدرا که از این‌ها استفاده شعور خفی کرده است، بگوییم که همه عالم شاعر و آگاه است منتهی، درجات شعور متفاوت است. گویا تسبیح آگاهانه در این‌ها وجود دارد و شواهدی نیز بر این مسئله داریم. درواقع، جهان دو تسبیح دارد. یک تسبیح، تسبیح تکوینی است که ناآگاهانه است و خلقت این عام و مخلوقات، همه تسبیح الهی است که همان فقر و نیازشان تسبیح خداست و این زبان حال تکوین است. تسبیح دومی هم دارد که تسبیح تشریحی است که نیاز به نوعی شعور و آگاهی دارد و آن هم شواهدی دارد بر این‌که نوعی آگاهی و هوشمندی در همه عالم وجود دارد. برای هر کدام از این احتمالات، مؤیداتی هست که ملاصدرا هم این را پذیرفته است. این یک مطلب که بعید نیست بگوییم که دو نوع تسبیح در این عالم است و آیات هم به هر دو اشاره دارد.

## تفاوت تسبیح در حیوانات و جمادات

نکته دیگر آن است که این تسبیح در حیوانات، قوی‌تر از آن تسبیحی است که در موجودات طبیعی و جمادات وجود دارد. این تسبیح نوع دوم، قطعاً در حیوانات، قوی‌تر است و شواهد داریم بر این‌که تسبیح در حیوانات، نوعی تسبیح آگاهانه است. مجموع شواهد این را می‌گوید که این عالم، مسبِّح خدا است آن وقت، اگر کسی چشمش را باز کند، این تسبیح را می‌شنود. در روایات هم دارد که سنگ و سایر اشیاء، به پیامبر سلام می‌کردند؛ اما برای کسی که چشمش بسته است، توجه به این هم داشته باشد که در این عالم نوعی قوه کنترل و آگاهی وجود دارد، خیلی برایش مؤثر است. این هم از راه‌هایی است که به واسطه آن، انسان در محضر خدا معصیت نکند. یک بار می‌گوید که معصیت نکن و عظمت خدا را ببین. یک بار هم می‌گوید، این‌هایی که پایین‌تر از خدا هستند، همه تسبیح خدا می‌کنند؛ آیا در شأن توست که گناه کنی و فضای جهان را آلوده سازی؟ می‌فرماید که این‌طور، حیا کن و خجالت بکش از این‌که او تسبیح می‌کند و تو گناه می‌کنی!